



## نئولیبرالیسم و همگرایی جهانی

دکتر محمد توحیدفام\*  
نیلوفر طهرانی‌زاده\*\*

### چکیده

پس از رکود اقتصادی دهه ۱۹۷۰، الگوی جدیدی به نام نئولیبرالیسم با تکیه بر اصول لیبرالیسم کلاسیک، راهکار جدیدی در مورد شیوه‌هایی در اقتصاد سیاسی ارائه نمود که با تأکید بر گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی که از ویژگی‌های آن حمایت از حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد همراه با دولتی حداقلی که وظیفه آن در جهت ایجاد و حفظ یک چارچوب نهادی مناسب با عملکرد آن الگو بود را به‌عنوان ابزاری کارآمد مورد توجه قرار داد. این تفکر که در پاسخ به ناکارآمدی دولت رفاه و شرایط به‌وجود آمده‌ای همچون بحران اقتصادی به‌وقوع پیوست، خود موجبات شکل‌گیری انواع جدیدی از ارتباطات در سطوح مختلف و گسترش همکاری میان کشورهای بلوک غرب گردید که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، جهان شاهد دگرگونی و تحول در روابط میان کشورهای جهان و توسعه این قبیل همکاری‌ها از جمله میان کشورهای رها شده از کمونیسم می‌باشد. در این راستا مقاله حاضر بر آن است که با توجه به تحولات به‌وجود آمده متأثر از نئولیبرالیسم در نظام بین‌الملل از دهه ۱۹۸۰ تاکنون و مؤلفه‌های مورد تأکید آن، میزان ارتباط و تأثیرگذاری این جریان را با گسترش و پیدایش انواع نوین همکاری میان کشورها در حوزه‌های مختلف که به‌سمت افزایش همگرایی جهانی در حرکت می‌باشد، مورد بررسی قرار دهد.

### کلید واژه‌ها

نئولیبرالیسم، دولت حداقلی، بازار آزاد، همگرایی جهانی.

\*دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

\*\*دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

## مقدمه

به نظر می‌رسد تاریخ‌نویسان در آینده، سال‌های ۸۰ - ۱۹۷۸ را نقطه عطف انقلابی در تاریخ اجتماعی و اقتصادی جهان تلقی کنند. بحران انباشت سرمایه در دهه ۱۹۷۰ که به دلیل اتخاذ سیاست‌های کینزی و ایجاد اشتغال کامل و تأمین رفاه اجتماعی از طریق دخالت دولت در امور اقتصادی ایجاد شده بود، از طریق آمیزه‌ای از بیکاری رو به افزایش و تورم شتابان، موجب گردید که در دهه ۷۰ جهان شاهد چرخشی آشکار در شیوه‌های اقتصادی - سیاسی با تأکید بر مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و کناره‌گیری دولت از بسیاری از حوزه‌های اجتماعی باشد. مسلم است که دگرگونی‌هایی با این وسعت و عمق، هرگز تصادفی رخ نمی‌دهند بلکه سر برآوردن چنین شیوه‌های جدید اقتصادی مستلزم گذر از یک جریان تجربی و تاریخی است که در این باب می‌توان به‌شروع این جریان از سیاست‌مدارانی چون ولکر، ریگان، تاچر و دنگ شیاپینگ نام برد که مبارزات طولانی را در این میان داشتند. ریگان سنت اقلیت درون حزب جمهوری‌خواه را که به «بری گلدواتر» در اوایل دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گشت، از نو زنده کرد. دنگ شیائوپینگ موج فزاینده ثروت و قدرت را در ژاپن، تایوان، هنگ‌کنگ، سنگاپور و کره جنوبی مشاهده کرد و کوشید به‌جای برنامه‌ریزی مرکزی، با تجهیز بازار مبتنی بر سوسیالیسم، منافع دولت چین را حفظ کند و آنها را افزایش دهد و در این بین ولکر و تاچر، هر دو از میان تاریکی و ابهام دکترین خاصی را بیرون کشیدند که نئولیبرالیسم نام گرفت و آنان این روش را به‌اصل رهنمون‌کننده مهم اندیشه و مدیریت اقتصادی مبدل ساختند.<sup>(۱)</sup>

در حقیقت نئولیبرالیسم در وهله نخست نظریه‌ای در مورد شیوه‌هایی در اقتصاد سیاسی است که معتقد است با گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی که از ویژگی‌های آن حمایت از حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است، می‌توان رفاه و بهروزی انسان را در سطح بالایی افزایش داد و نقش دولت در این میان ایجاد و حفظ یک چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد آن شیوه می‌باشد. این رویکرد نه تنها معتقد به حداقل دخالت دولت در امور اقتصادی کشور است، بلکه آن را زیان‌بار نیز می‌داند. در واقع این نگرش معتقد بر دولتی با کارکرد محدود می‌باشد که اصطلاحاً به آن دولت حداقل می‌گویند.<sup>(۲)</sup>

در باب سیاست خارجی مدافعان نئولیبرال، طرفدار تجارت آزاد یا بازارهای باز و ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک هستند. در واقع بسیاری از دولت‌ها قبل از فروپاشی شوروی و بسیاری دیگر از دولت‌های جدیدالتأسیس پس از فروپاشی شوروی گاه داوطلبانه و در مواردی در واکنش به فشارهای جبری هر یک به‌گونه‌ای به‌گروهی پیوستند که به‌وسیله ایالات‌متحده سرپرستی می‌گردید و به‌دنبال گسترش جامعه دولت - ملت‌های دموکراتیک یا سرمایه‌داری بودند. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت آن است که نهادهای مالی و سیاسی که بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شده‌اند همچنان باقی مانده‌اند و همین عامل، بنیانی را برای ترتیبات کنونی قدرت سیاسی و اقتصادی به‌وجود آورده است که به‌فرضیه‌های نئولیبرالیسم درباره جهان پایبند بوده‌اند. نئولیبرال‌ها معتقدند رژیم‌ها و نهادها در اداره نظام بین‌الملل در زمان لازم به‌تسویق چندجانبه‌گرایی و همکاری به‌مثابه ابزاری برای تأمین منافع ملی می‌پردازند. لذا با توجه به‌روند رو به‌گسترش همکاری و همگرایی میان کشورها در قالب همکاری‌های چندجانبه،

اتحادیه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و افزایش حضور کشورها در سازمان‌های بین‌المللی، در پاسخ به این سؤال که «نئولیبرالیسم چه نقشی در توسعه همگرایی جهانی داشته است» فرضیه مقاله حاضر بر این پایه استوار است که «نئولیبرالیسم از طریق تأکید بر دولت حداقل و بازار آزاد موجبات افزایش و توسعه همگرایی جهانی را فراهم نموده است».

در واقع برجسته شدن مسائل اقتصادی پس از فروپاشی شوروی و چرخش مؤلفه‌های قدرت ملی از نظامی به اقتصادی، موجب گردید تا مسائل اقتصادی و همچنین توسعه آن در صدر توجهات سیاستمداران کشورها قرار گیرد، به گونه‌ای که برای دستیابی به چنین اهدافی، حتی حاضر به انتقال قسمتی از قدرت خود به نهادها و یا سازمان‌های بین‌المللی شده تا کشورهاشان را در مسیر رشد و بالندگی اقتصادی قرار دهند. در نتیجه از دهه‌های آخر قرن بیستم به این سو همکاری‌های اقتصادی کشورها به شکلی متفاوت در قالب منطقه‌گرایی‌های نوین و با عضویت یافتن در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نمود یافته و در راستای آن، میزان همکاری میان کشورها در حوزه‌های مختلف نیز گسترش یافت، به گونه‌ای که با توجه به شعله‌ور شدن روند جهانی شدن و وابستگی متقابل کشورها به یمن پیشرفت‌های تکنولوژیکی و پیدایش موج جدیدی از علوم اطلاعاتی و انفورماتیک، دیگر دولت‌ها بدون تعامل با یکدیگر قادر به رفع نیازمندی‌های خود در عصر پیشرفت و تکنولوژی نبوده و نخواهند بود. لذا حیطة همکاری آنان نیز در قسمت‌های مختلف گسترش و از حوزه‌ای به حوزه دیگر سرایت می‌نماید. همین تسری نیز خود موجب شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های جدید منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و جهانی می‌گردد که آنها نیز می‌توانند زمینه‌ساز پیدایش نهادهای دیگری باشند و امور همکاری میان کشورها را تنظیم نمایند. به همین سبب ظهور سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و یا بین‌المللی و افزایش همگرایی کشورها در راستای چنین قالب‌هایی، خود موجب جلب توجه اندیشمندان و سیاستمداران در عصر حاضر گردیده و طبیعتاً اثرات و نتایج حاصل از چنین پدیده‌ای نیز قابل چشم‌پوشی نخواهد بود. از این باب شناخت رویدادهای معاصر و یا حتی پیشین و تجزیه و تحلیل آن براساس مبانی علمی نه تنها ما را با نظریات و رویکردهای مختلف آشنا می‌کند، بلکه تفسیری عملی از آن اندیشه‌ها و راهبردها و برداشت‌های متفاوت از آنها را نیز مشخص می‌گرداند، که این امر خود راهی هموار فراروی اندیشمندان و نظریه‌پردازان و همچنین مجریان سیاست قرار خواهد داد. لذا در این راستا مقاله حاضر با تکیه بر مبانی نظری همگرایی سعی در آزمون و یافتن ارتباط میان افزایش همگرایی بین کشورها با حاکمیت اندیشه نئولیبرالیسم در دهه‌های اخیر می‌باشد.

## همگرایی از نظر تا عمل

### همگرایی در نظر

یکی از حوزه‌های مهم مطالعاتی در مسائل سیاسی و روابط بین‌الملل مجموعه مباحث مربوط به همگرایی است که در خصوص آن و موضوعات مربوطه‌اش مانند منطقه‌گرایی، اتحادیه‌ها و روندهای جهانی، نظریه‌پردازان و

صاحب‌نظران مختلفی دیدگاه‌های خود را مطرح نموده‌اند.

اندیشمندانی چون ارنست هاس، امیتای اتریونی، لندن لنیدپروف، رونالد بوجالا، کارل دویچ و جوزف نای صاحب‌نظرانی هستند که نظریه‌های همگرایی را طرح و گسترش داده‌اند. تعاریف متعدد و مختلفی از مفهوم همگرایی وجود دارد، اما می‌توان در تمامی این تعاریف فصل مشترکی یافت مبنی بر آن که همگرایی، شکل بخشی به گروه‌بندی‌های بزرگ‌تری از کشورهاست که در درون آن گروه‌بندی، کشورها به سمت تصمیم‌گیری‌های مشترک حرکت می‌کنند و به عبارت دیگر همگرایی روند تکوین تدریجی نوعی نظام تصمیم‌گیری جمعی است. ایده کلی نظریه‌پردازان همگرایی در این راستاست که واحدهای ملی (کشورها) در عرصه روابط بین‌الملل در یک تجربه تاریخی مشترک به این جمع‌بندی می‌رسند که منافع عملی تصمیم‌گیری مشترک در یک یا چند موضوع بیشتر از تصمیم‌گیری انفرادی است و به این ترتیب از یک سطح پایین در همکاری مشترک به سطوح بالاتر حرکت می‌کنند.<sup>(۳)</sup> تجربه تاریخی اروپا در تشکیل اتحادیه ذغال و فولاد پس از جنگ جهانی دوم و تسری و گسترش همکاری کشورهای تشکیل‌دهنده اتحادیه ذغال‌سنگ به موضوعات دیگر که منجر به تشکیل بازار مشترک، جامعه اروپا و بالاخره اتحادیه اروپا شد، مهم‌ترین فرایندی است که نظریه‌پردازان همگرایی به آن اشاره کرده و از تجربه عملی آن برای نظریه‌پردازی‌های خود استفاده نمودند.

تأکید بر عمل‌گرایی و یافتن منافع واقعی در همگرایی کشورها، پایه و اساس نظریه‌های همگرایی است و بر این نکته تأکید می‌شود که اتخاذ تصمیم همراهی یا مخالفت کردن با همگرایی به این امر بستگی دارد که گروه‌های عمده تشکیل‌دهنده واحد معطوف به همگرایی، چشم‌انداز همگرایی را ثمربخش و مفید می‌بینند یا زیانبار؟ نظریه همگرایی واقع‌بینانه در جستجوی منافع حداکثری در همکاری مشترک کشورهاست و اعتقاد دارد که می‌توان در همکاری واقع‌بینانه با دیگر واحدهای ملی منافع بیشتری به دست آورد.<sup>(۴)</sup>

## همگرایی در عمل

آغاز روابط بین‌الملل را می‌توان با نگاهی به تاریخ، از اواسط قرن هفدهم یعنی زمانی که کنگره وستفالی در ۱۶۴۸ زمینه ایجاد حاکمیت‌های جداگانه را فراهم نمود به طور واضح مورد بررسی و تحقیق قرار داد. از لحاظ تاریخی، از اوایل قرن هفدهم به دنبال هر نوع مناقشه‌ای که در اروپا به وقوع می‌پیوست مسئله همگرایی در اشکال گوناگون از جمله ایجاد فدراسیونی برای استقرار صلح مطرح می‌گردید. یکی از نمودهای همگرایی در اروپای غربی مربوط به قرن نوزدهم یعنی در سال ۱۸۰۴ قابل مشاهده است. در آن سال رودخانه راین که یکی از راه‌های مهم ارتباطی میان کشورهای اروپایی بود و نقش اساسی را در حمل و نقل کالا بازی می‌کرد، تحت کمیسیون مشترک دائمی، محل توافق قدرت‌های اروپایی برای بهره‌برداری مشترک قرار گرفت. راه‌های دریایی که پس از تحولات به وجود آمده در صنعت، به عنوان یکی از شاهراه‌های تجارت کالا محسوب می‌شد باعث گردید تا کشورها در مورد رودخانه‌های دیگر که از این حیث مهم قلمداد می‌شدند نیز توافقی میانشان برقرار گردد. سال‌ها بعد در ۱۸۵۶

کمسیون مشابهی برای کشتیرانی بر روی رودخانه دانوب نیز تشکیل گردید. این همکاری همچنان ادامه یافت و نیاز به همکاری در میان کشورهای اروپایی روز به روز افزایش یافت، به گونه‌ای که آنها در حمل و نقل کالاهای خود، تشکیلات پستی را نیز ضروری دیده و در سال ۱۸۷۴ تحت توافقی اتحادیه عمومی پست را تشکیل داده و در سال ۱۸۷۸ اتحادیه‌ای با نام اتحادیه پست تأسیس نمودند.<sup>(۵)</sup> این روند که حاکی از تمایل کشورها در جهت همکاری و همگرایی محسوب می‌شد تا قرن بیستم در موارد گوناگون ادامه یافت ولی با بروز جنگ‌های جهانی اول و دوم این روند کمی دچار کندی گردید. اما آنچه واضح است، مفهوم همگرایی عمدتاً از ۱۹۴۵ در چارچوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی مطرح شد و سپس بعد از دهه ۱۹۵۰ و با تشکیل بازار مشترک اروپایی ذغال سنگ و فولاد به یکی از مقولات جدی در روابط بین‌الملل تبدیل گردید و همچنان نیز مورد توجه اندیشمندان و سیاستمداران در روابط میان کشورهاست.<sup>(۶)</sup>

### بسترهای تاریخی حرکت به سوی همگرایی جهانی

بروز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ و پایان آن در ۱۹۱۹ و همچنین ناخرسندی کشورهای شکست خورده از تقسیمات اراضی پس از آن و همین‌طور اعلام موجودیت حزب کمونیست و بالاخره بحران اقتصادی شدید در دهه ۱۹۳۰ همه و همه مردم را تشنه نظم، صلح و بازگشت به وضع عادی کرده بود، اما بازگشت موقت نظم اجتماعی و اقتصادی بعد از جنگ جهانی اول به واسطه رکود بزرگ اقتصادی که نخست در پاییز ۱۹۲۹ ضربه نهایی خود را بر جهان وارد ساخت به‌طور کلی موجب از هم پاشیدگی گردید و تجارت جهانی به‌طرز فاجعه‌آمیزی رو به انحطاط نهاد. در اغلب کشورها نتایج سنگین بحران اقتصادی سبب گرایش آنها به «اوتارسی»<sup>۱</sup> و تلاش برای استقلال اقتصادی گردید. از طرفی این گرایش موجب نوعی خودخواهی مقدس مآبانه در روابط اقتصادی گردیده و در هر کشوری برای مصرف کالاهای وطنی تبلیغات شدیدی صورت گرفت و بدین ترتیب مبادلات بین‌المللی و همکاری‌های اقتصادی به‌میزان زیادی کاهش یافت، به گونه‌ای که تجارت جهانی در سال‌های بین ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ به‌میزان ۶۹ درصد دچار افت گردید.<sup>(۷)</sup> در واقع حمایت از اقتصاد ملی و ایجاد دیوارهای گمرکی شدت بیشتری به‌خود گرفت و هر دولتی سعی در حفظ و افزایش منافع خود داشت، از طرفی دیگر تشدید ناسیونالیسم اقتصادی و مشغولیت دولت‌ها به‌امور داخلی خود تحت تأثیر تفکر دولت رفاهی که مسؤلیت سنگینی را بر عهده دولت‌ها قرار می‌داد، موجب بی‌توجهی آنها (دولت‌ها) به مسائل بین‌المللی گردید و بی‌تفاوتی نسبت به همکاری‌های بین‌المللی رواج پیدا نمود. به‌گونه‌ای که واگرایی میان روابط دولت‌ها در این دوره از خصوصیات بارز روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد. در حقیقت ظهور اندیشه‌های افراطی از جمله ناسیونالیسم و کمونیسم و کنار گذاشته شدن لیبرالیسم اقتصادی از دستور کار دولت‌مردان اروپایی و امریکایی و خودبسندگی کشورها در اقتصاد و حمایت از صنعت و فناوری ملی و سد راه شدن ورود کالاها و صنایع دیگر کشورها به‌داخل مرزهای ملی و همچنین استفاده راهبردی از ایجاد تعرفه‌های

۱. autarky: اوتارسی یا اوتارکی گرفته شده از واژه یونانی به معنای خودبسندگی است.

سنگین و موانع گمرکی در تحقق اهداف ملی و ناسیونالیستی در کنار حضور قدرتمند دولت و نظارت کامل آن بر اقتصاد و انحصار قانونی اعمال زور در جوانب مختلف اجتماعی، همگی موجبات رقابت‌های زیان‌بار میان کشورها و دولت‌ها را به گونه‌ای زمینه‌سازی نمود که نهایتاً سبب بروز دوباره جنگ مخرب و ویرانگر دیگری شد که تقریباً تمامی کشورهای موجود در این کره خاکی را از اثرات زیانبارش بی‌نصیب نگردانید. شاید بتوان رکود اقتصادی میان سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ را یکی از ریشه‌های اصلی پیدایش ایدئولوژی‌های افراطی دانست، به گونه‌ای که به‌عنوان مثال عده‌ای پیدایش جنبش ناسیونال سوسیالیست هیتلر را در شک و تردید میان دستاوردهای ورسای یا رکود بزرگ قرار می‌دهند که نهایتاً هم موجب شکل‌گیری جنگی فلاکت‌بار با شعاع فاجعه‌ای در مقیاس کره زمین گردید.<sup>(۸)</sup> اما پس از پایان جنگ جهانی دوم، افزایش تضاد میان دموکراسی‌های غربی و اردوگاه کمونیست موجب گردید قدرت امریکا به‌عنوان سردمدار سرمایه‌داری و شوروی به‌عنوان سردمدار اردوگاه کمونیست رودرروی یکدیگر قرار گرفته و هر یک درصدد افزایش حوزه نفوذ و توسعه تأثیرات ایدئولوژیکی خود در اقصی نقاط جهان شوند و این روند همچنان تا دهه‌های آخر قرن بیستم ادامه یافت. اما بروز رکود اقتصادی دهه ۱۹۷۰ که حاصل اتخاذ سیاست‌های کینزی توسط دولت‌ها بود علائم یک بحران شدید و بیکاری و تورم و همچنین کاهش درآمدهای مالی و افزایش هزینه‌های عمومی را نمایان ساخته و موج آن یک به‌یک کشورها را درنوردیده و حتی به کشورهای کمونیستی نیز سرایت نمود، به گونه‌ای که به‌موجب ساختار اقتصادی کشورهای بلوک شرق فشار مضاعفی را بر دولت‌های کمونیستی وارد می‌آورد. در این میان از طرفی رکود اقتصادی و از طرف دیگر ناکارآمدی نظام‌های کمونیستی همه موجبات خشم مردم در کشورهای بلوک شرق را به‌وجود آورده بود و از طرفی دیگر حرکت‌های مردمی نیز به‌جهت سرکوب شدید حکومت‌ها با شکست مواجه می‌گردید.<sup>(۹)</sup>

## ظهور نئولیبرالیسم و آغاز تحولی جدید در عرصه بین‌الملل

### نئولیبرالیسم و برون‌رفت از بحران مالی دهه ۱۹۷۰

بروز بحران مالی گسترده در کشورهای غربی و امریکایی موجبات شک و تردید در تفکر و در نتیجه سیاست‌های کینزی را به‌اوج رساند و در آن زمان بود که اندیشمندان و اقتصاددان‌هایی همچون فریدمن، هایک و ... نظریات خود را در باب برون‌رفت از بحران بر پایه اصول لیبرالیسم اقتصادی مطرح نمودند که مورد توجه بسیاری از سیاستمداران در آن زمان قرار گرفت. لذا کشورها ابتدا امریکا و انگلستان و به‌تدریج یک به‌یک دست به‌تغییر ساختار اقتصادی خود براساس اندیشه جدید که نئولیبرالیسم نام گرفته بود، زدند و با اتخاذ سیاست تعدیل ساختاری (کم حجم نمودن دولت، ایجاد بازار آزاد، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی) کم‌کم توانستند بر بحران و رکود اقتصادی فائق آیند. در این میان کشورهای بلوک شرق نیز با توجه به ناکارآمدی ساختار اقتصادی‌شان که براساس اصول کمونیستی اداره می‌گردید، رفته‌رفته به‌سمت اقتصاد آزاد حرکت نمودند. نهایتاً با فروپاشی شوروی و فروپختن دیوار برلین، عملاً این ایدئولوژی با شکست واقعی مواجه گردید و لیبرالیسم که به‌عنوان پیروز میدان نبرد ایدئولوژیکی، قد برافراشته

بود خود به‌عنوان تصویری موفق در مقابل دیدگان کشورهای بلوک شرق قرار گرفته و با توجه به‌حاکم شدن این گفتمان بر نظام بین‌الملل، گروهی به‌ناچار و گروهی با اختیار سیاست‌های خود را براساس اصول این اندیشه بنا نهادند. روند گسترش نئولیبرال‌سازی به‌سرعت در پیش گرفته شد و در دهه آخر قرن بیستم به‌اوج خود رسید. در این میان نهادهایی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی همچون بازویی قدرتمند برای مکتب نئولیبرالیسم انجام وظیفه نموده و کشورها را در اتخاذ چنین رویکردی تشویق و کمک می‌نمودند.<sup>(۱۰)</sup>

### نئولیبرالیسم و تسریع جهانی شدن

حداقل در چهار بعد می‌توان نئولیبرالیسم و اهمیت آن را در شکل‌دهی به‌سیاست و سیاست‌گذاری در جهان برشمرد. بعد نخست، بعدی که بیش از همه مستقیماً با توسعه اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم مرتبط است، کاهش موانع تجاری و جریان سرمایه را در برمی‌گیرد. تغییر گات به‌سازمان جهانی تجارت، همراه با انواع مختلفی از موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای و تجاری دوجانبه، نشان داد که تجارت آزاد، به‌رغم نابرابری میان کشورها، از بسیاری جهات عنصر اصلی نئولیبرالیسم است. از طرفی جهانی شدن اقتصاد، یعنی بین‌المللی شدن تولید که ارتباط نزدیکی با رفع موانع دولتی و آزادسازی تجاری و مالی دارد، در واقع قبول نقش مهم و فزاینده شرکت‌های چندملیتی توسط کشورهاست. روی هم رفته، تجارت آزاد، آزادسازی مالی و بین‌المللی شدن تولید به‌عنوان گردانندگان اصلی اقتصادهای ملی و بین‌المللی در اواخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم قلمداد می‌شوند و بنیاد پروژه نئولیبرالی را در سطوح ملی و بین‌المللی تشکیل می‌دهند.<sup>(۱۱)</sup>

بعد دوم اصلاح امور مالی ملی کشورهاست. این سیاست دربرگیرنده جابجایی از اقتصاد کلان‌کینزی طرف تقاضا به‌رویکردی ساختارگرایانه‌تر به‌سیاست مالی و پولی بوده است. سیاست مالی، در نرخ‌های بالا و هم‌نرخ‌های مالیاتی شرکت‌ها به‌طور گسترده‌ای با هدف اعلام شده آزاد کردن سرمایه خصوصی برای سرمایه‌گذاری، یعنی سیاست طرف عرضه کاهش یافت. ایجاد اصلاحات در وزارتخانه‌ها و بنگاه‌های دولتی به‌منظور کاهش اسراف کاری و مجبور ساختن آنها به‌کار کردن مطابق با همان نوع استانداردهای کارآمد مورد استفاده در شرکت‌های تجاری موفق است. این شیوه متعارف مالی شدن که در مرکز اقتصاد و ایدئولوژی نئولیبرالی قرار دارد، بخش مهمی از آن چیزی است که اقتصاددانان آن را مالی‌سازی تجارت و سیاست عمومی می‌نامند.<sup>(۱۲)</sup>

بعد سوم تأثیرگذاری نئولیبرالیسم، تغییر بنیادین مداخله دولت در اقتصاد داخلی است. به‌طور سنتی، رویکردهای سوسیالیستی و سوسیال‌دموکراتیک به‌مداخله دولتی، رویکردی نتیجه‌محور داشتند و نظارت، به‌مفهوم کنترل عمومی مستقیم و غیرمستقیم بخش‌های اقتصادی و خدمات اجتماعی و عمومی بود و این برداشت وجود داشت که اگر این بخش‌ها به‌حال خود رها شوند ممکن است به‌نحوی عمل کنند که مغایر با نفع عمومی باشد، اما پس از اجرای سیاست‌های نئولیبرالی، نظارت به‌مفهوم، نظارت بدون کنترل مورد توجه قرار گرفت. در این نوع نظارت، نقش نظارت‌کنندگان طبق تعریف، مداخله به‌منظور فراهم کردن نتایج خاصی نیست، بلکه ایجاد و به‌اجرا در آوردن قواعدی عمومی برای یک بخش، صنعت یا خدمت خاصی بود. هدف این قواعد جلوگیری از تقلب، حمایت از

رقابت و محدود ساختن انواع شیوه‌های انحصارطلبانه برای مقابله با نارسایی بازار، به اجرا درآوردن قراردادهای و حقوق مالکیت و به‌طور کلی فراهم ساختن یک محیط کمابیش قانونی برای بازیگران، بخصوص بازیگران بازار خصوصی بود تا بتوانند به شیوه‌ای کارآمد در بازار عمل کنند.<sup>(۱۳)</sup>

چهارمین بعد نئولیبرالیسم، مرتبط با بخش خصوصی و وابستگی متقابل و پیچیده آن با نهادهای بخش عمومی در زمینه‌های مختلف است. نئولیبرالیست‌ها معتقدند، تغییرات ساختاری در اقتصاد، بخصوص توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، از بنیاد چگونگی کار شرکت‌ها را دگرگون ساخته و مرزهای بین بخش خصوصی و عمومی را تغییر داده است. این بعد با تغییر به‌رویکرد نظارتی مرتبط است، زیرا قراردادی‌سازی و استفاده از شاخص‌های عملکرد مالی در قانون این نظام قرار دارد و به‌علاوه این بعد مستلزم ایجاد نظام‌های پیوندی حکمرانی پیرامون تشکیلات تخصصی نظیر آژانس‌های توسعه در سطوح محلی، منطقه‌ای، فراملیتی و بین‌المللی است. نئولیبرالیسم مستلزم جایگزین‌سازی رژیم‌هایی است که در جهت هدف خاصی برای سازمان‌دهی زندگی عمومی می‌باشد، رژیم‌هایی که اختلاف عمومی - خصوصی را در خود فرامی‌گیرند و شرکت‌کنندگان در بازار را مستقیماً در توزیع دستوری منابع و ارزش‌ها درگیر می‌کنند.<sup>(۱۴)</sup>

در کنار چنین تأثیری که این گفتمان در سیاست اقتصادی کشورها گذاشت، فرآیند جهانی شدن نیز به‌واسطه چنین رویکردی به‌سرعت رو به‌جلو پیش رفت، چنانکه عده‌ای اصول نئولیبرالیسم را بنیان نظریه جهانی شدن قلمداد کردند و گروهی جهانی شدن را مترادف با جهانی شدن بنیان‌های نئولیبرالیسم مطرح کردند. در واقع شواهد حاکی از آن است که ملزومات اندیشه نئولیبرالیسم، پروسه جهانی شدن را به‌گونه‌ای شدت بخشیده که کشورها، دولت‌ها و ملت‌ها هیچ‌گاه همانند گذشته قادر به ادامه زندگی بدون تعامل با یکدیگر نیستند و شدت وابستگی متقابلی که میان کشورها به‌وجود آمده حاکی از نهادینه شدن جریان و حرکت جهانی است.

### نئولیبرالیسم پاسخی به ناکارآمدی دولت‌های رفاهی

همان‌طور که در پیش هم گفته شد شرایط به‌وجود آمده پس از جنگ‌های اول و دوم به‌جهت آسیب‌های شدیدی که کشورها در سطوح مختلف اقتصادی و اجتماعی متحمل شده بودند، ساختارهای حکومتی کشورهای غربی به‌طور قابل توجهی تغییر نمود و دولت‌هایی با نظام‌های برنامه‌ریزی اقتصادی کنترل شده و متمرکز در اروپا و آمریکا پدید آمدند. این دولت‌ها که اساس بازسازی صنایع را با حضور فعالانه در اقتصاد برنامه‌ریزی کردند، با در دست گرفتن صنایع مادر و ملی کردن آنها سعی در افزایش درآمد خود در کنار افزایش مالیات‌ها نمودند و با استفاده از چنین ذخایری دست به ایجاد نظام‌های گوناگون رفاهی زده و توانستند از طرفی شرایط ناسامان اقتصادی و سیاسی به‌وجود آمده پس از جنگ را به‌میزان قابل ملاحظه‌ای برطرف نموده و از سوی دیگر با ایجاد مزایا و رفاه اجتماعی برای مردم خود، خصوصاً قشر کم‌درآمد، کشور و مردمشان را از خطر مواجه با نیروی پیش‌رونده کمونیسم تا حد زیادی در امان قرار دهند. در واقع بسیاری از کشورهای غربی با اتخاذ چنین سیاستی لاجرم بیشترین پتانسیل انرژی خود را در جهت سر و سامان بخشیدن به مسائل داخلی قرار داده و به‌جهت حل مسائل اقتصادی به‌درون مرزهای خود فرو رفتند، از طرفی تشدید روزافزون ناسیونالیسم اقتصادی و مشغولیت دولت‌ها به‌امور داخلی خود



سبب بی‌توجهی آنها به مسائل بین‌المللی شد و بی‌تفاوتی نسبت به همکاری بین‌المللی رواج پیدا کرد.<sup>(۱۵)</sup> در نتیجه میزان روابط بین‌الدولی و بین‌المللی به سطح قابل توجهی تنزل نمود و همین امر موجبات واگرایی میان دولت‌ها را فراهم آورد.

اتخاذ این رویکرد توسط دولت‌ها تا دهه ۱۹۷۰ میزان بالایی از رشد اقتصادی را برای کشورها به‌ارمغان آورد، اما بروز بحران و رکود اقتصادی کشورها که حاکی از غیرقابل کنترل بودن آن در درون مرزهای هر یک از کشورها بود و از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر سرایت می‌نمود، به تدریج موجبات پیدایش و رشد اندیشه‌ای به نام نئولیبرالیسم را فراهم نمود. در واقع ظهور بحران اقتصادی در زمانی که دولت رفاه با توجه به موفقیت‌های به‌وجود آمده، قادر به ترمیم بخش‌های خصوصی گردیده بود و همچنین کشورهای بلوک شرق و کمونیسم نیز دیگر تهدیدی برای نظام‌های لیبرالی محسوب نمی‌شدند، زیرا که سوء عملکرد آنها، خود زمینه‌های افول چنین اندیشه‌ای را فراهم آورده بود، همه و همه موجب گردید با بروز رکود که خود نشانه‌ای بر ناکارآمدی دولت رفاه و عدم ضرورت ادامه چنین رویکردی توسط دولت‌ها بود، در مقابل پدیدار شدن تفکر نئولیبرالیسم و مؤلفه‌های آن، اقدام تلافی‌جویانه‌ای از طرف دولت‌ها صورت نپذیرد و سردمداران کشورها با قبول راهکارهای این اندیشه به تدریج در صدد تغییر در ساختارهای سیاسی و اقتصادی خود برآیند، به‌علاوه با توجه به شرایط به‌وجود آمده خصوصاً پس از فروپاشی بلوک شرق و کمونیسم ضرورت حضور در عرصه‌های سیاسی بین‌المللی توسط دولت‌ها و فعال بودن آنها در این میدان بیش از پیش به چشم می‌خورد و چنین امری زمانی میسر می‌گردید که دولت‌های گسترده و بزرگ (دولت‌های رفاهی) با انتقال بخشی از وظایف خود به بخش خصوصی و شرکت‌های چندملیتی، موجبات کاهش بار اضافی را از دوش خود فراهم نموده و جایشان را به دولت حداقل بسپارند. چنین ابتکاری که در این زمان توسط اندیشه نئولیبرالیسم مطرح گردید، برخلاف دولت‌های رفاهی و اصول مورد نظرشان که اسباب واگرایی میان کشورها را فراهم آورده بود، موجبات تغییر و تحولی عظیم در روابط میان کشورها و دولت‌ها را به‌وجود آورد که زمینه نوعی همگرایی را بین کشورهای غربی و حتی کشورهای رها شده از یوغ کمونیسم را ایجاد نمود.<sup>(۱۶)</sup>

## نئولیبرالیسم و دولت حداقل

### زمینه‌های تاریخی تقلیل ظرفیت دولت‌ها در عصر جهانی شدن

با توجه به تحولات فناوری در زمینه ارتباطات الکترونیک در عصر حاضر و ارتباطات جمعی، گردش آزاد اطلاعات بسیار تسهیل شده و از توانایی‌های دولت‌ها در کنترل افکار عمومی به‌میزان قابل توجهی کاسته شده است. در زمینه اقتصادی نیز آنچنان که ذکر گردید، رشد فزاینده بازارهای مالی و شرکت‌های فراملی و چندملیتی، ادغام اقتصادی کشورها و گسترش مناسبات بازار آزاد به‌نحو چشمگیری آزادی عمل دولت‌ها در کنترل فعالیت‌های اقتصادی را محدود ساخته است. رشد سازمان‌های بین‌المللی، فرادولتی و فراملی و کم‌رنگ شدن مرز بین سیاست داخلی و خارجی، آزادی عمل دولت‌های ملی را به‌میزان قابل توجهی محدود ساخته است. در مجموع به دلیل تحولات فناوری، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ناشی از روند جهانی شدن، دولت‌ها دیگر نمی‌توانند

آنچه را که در درون مرزهای آنها می‌گذرد را مانند گذشته کنترل نمایند. در نتیجه به دلیل عدم توان دولت‌های ملی برای کنترل ورود و حفظ مرزها در جوانب مختلف در دوران جهانی شدن، عناصر غیرتجاری نیز با استفاده از پیشرفت‌های تکنولوژیکی و اطلاعاتی نیز وارد حوزه اقتصاد شدند. در این میان تداخل بخش‌های خصوصی و دولتی، ساختارها، منافع، از جمله عرصه‌هایی است که با خود نفوذپذیری متقابل را به همراه داشته، و همین امر توانایی دولت‌ها برای منزوی ساختن و جدا کردن بخش دولتی از سایر بخش‌ها را به حداقل ممکن کاهش داده است. در واقع ایجاد چنین شرایطی موجب ظهور فشارهای جدید برای میانجی‌گری و وساطت منافع و خواست‌ها در دوران جهانی شدن را باعث شده که دولت‌ها به راحتی نمی‌توانند مانند گذشته میان منافع متعارض در جامعه میانجی‌گری کنند و این امر به دلیل تغییر و تحول در بازیگران صنفی داخلی و دگرگونی در قواعد بازی است، که خود از آثار به وجود آمده از جریان جهانی و ایدئولوژی حاکم بر آن است که موجب ورود بازیگران متعدد در عرصه داخلی و خارجی شده و میدان تحرک دولت‌ها را محدود و دستیابی به اجماع در مسائل ملی را با مشکل روبه‌رو ساخته است.<sup>(۱۷)</sup>

در حقیقت جهانی شدن شرایط و مقتضیاتی را ایجاد کرده که باعث پدیداری و یا تعمیق ضعف‌های ساختاری دولت‌ها و ناتوانی آنان در پاسخگویی به مطالبات مردم و بحران کارآمدی دولت‌ها شده است. این شرایط و مقتضیات عبارتند از: حدوث بحران‌ها، انقلاب فزاینده انتظارات و توقعات مردم در اثر آشنایی با سطح زندگی و معیشت دیگر جوامع، احراز موقعیت شهروندی از سوی مردم در اثر تحول و تلقی از جایگاه و نقش حکومت و جابجایی و تحرک طبقاتی، حساس‌تر شدن افکار عمومی در مقابل سیاستگذاری عمومی به دلیل نقش گسترده رسانه‌ها و گردش آزاد اطلاعات، که همه و همه دولت را به رغم ناتوانی و ضعف‌های پیش گفته شده، دچار بار اضافی کرده است.<sup>(۱۸)</sup>

گسترده‌گی ابعاد مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی و تشدید آن در اثر جهانی شدن باعث می‌شود که دولت‌ها به ناتوانی خود در حل مسائل فوق‌پی‌برده، ناگزیر شوند مشکلات پیش آمده را با یاری نهادهای غیرحکومتی داخلی و یا وارد شدن به نهادهای و یا اتحادیه‌های منطقه‌ای و جهانی رفع کنند که این امر خود مستلزم چشم‌پوشی بخشی از اختیارات و اقتدارشان می‌باشد و با محدود نمودن حوزه‌های انحصاریشان برای رفع نیازهای خود به آنها متوسل شده و یا به نحوی از انحاء، آنان را در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها دخالت می‌دهند.<sup>(۱۹)</sup> یکی از مصادیق بارز کاسته شدن حوزه اختیارات نقش دولت‌ها را می‌توان در اتحادیه اروپا مشاهده کرد که ضرورت‌های به وجود آمده در نظام بین‌الملل و نیاز کشورهای اروپایی حاضر در اتحادیه به یکدیگر در حل مسائل، از طرفی موجبات تقلیل حاکمیت آنها را فراهم نموده، اما از سویی دیگر موجبات همگرایی میان آنها و دستیابی به منافع متقابل را افزایش داده است.

### دولت حداقل و همگرایی کشورهای اروپایی

اتحادیه اروپا را می‌توان یکی از مصادیق بارز در افزایش مبادلات و همکاری کشورهای در منطقه‌ای به نام اروپا دانست که با نئولیبرالیزه کردن ساختار سیاسی و اقتصادی کشورهای عضو، گام مؤثری در جهت کاهش دخالت دولت‌ها

در عرصه‌های مختلف جوامع غربی برداشت. این نهاد اروپایی که در ابتدا مسؤولیت قانونمندی‌سازی بخش‌های ویژه اقتصاد مانند ذغال‌سنگ، فولاد و کشاورزی را بر عهده داشت، با گذشت زمان مسؤولیت‌های جدیدی را که دامنه فزاینده‌ای از وظایف گوناگون از جمله مسؤولیت سیاست پولی، دفاع نظامی و حفاظت از حقوق بشر را نیز شامل می‌گردید بر عهده گرفت.<sup>(۲۰)</sup> در واقع با توجه به شرایط به‌وجود آمده در نظام بین‌الملل، شروع همکاری میان کشورهای اروپایی که آغاز آن به‌دهه ۱۹۴۵ بازمی‌گردد، اگرچه تا دهه ۱۹۸۰ با روندی کند همراه بود، اما پس از آن و با اوج‌گیری حرکت نئولیبرال‌سازی کشورها به‌سرعت در منطقه اروپای غربی افزایش یافت، در حقیقت به‌جهت موقعیت پیش آمده، استراتژی‌های ملی برای پذیرش همکاری‌های چندملیتی و سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی سست و معیارهای مدیریت اقتصاد ملی نیز ناکارآمد گردیده بود، متعاقب چنین وضعیتی، پیشرفت تکنولوژی و ابداعات مدیریتی شرکت‌های فراملیتی، این شرکت‌ها را به‌سمت بازارهای حیاتی کشاند و در حالی که در روابط داخلی چانه‌زنی‌هایی میان دولت‌های ملی و این کمپانی‌ها وجود داشت، به‌نظر می‌رسید که این دولت‌ها توانایی اعمال اقتدار بر قدرت‌های فراملیتی را ندارند، لذا ضرورت اقتضا می‌کرد که اشکال جدیدتری از فرآیندها و ظرفیت‌های تصمیم‌سازی، ایجاد شود.<sup>(۲۱)</sup>

بدین ترتیب دهه ۸۰ آغاز مذاکرات و چانه‌زنی‌های دولت‌ها برای تعیین قواعد و معیارهای همگرایی نهادین است. قانون اروپای واحد، مصالحه‌ای تاریخی بود که طی آن دولت‌های عضو جامعه اروپا متعهد شدند مجموعه قوانین معتبر اقتصاد سیاسی را به‌وجود آورند و نهادهای جدیدی را برای اتخاذ تصمیمات شکل دهند، در این راستا کنفرانس‌های متعددی میان دولت‌ها برگزار شده و متعاقباً تشکیل کنفرانس‌های بین‌دولتی راه امضا معاهده اتحادیه اروپا را فراهم نمود. منطق اقتصادی، روند حرکتی را به‌سوی پول واحد کشاند. منطق امنیتی نیز همکاری نزدیک‌تر میان پلیس و نهادهای اطلاعاتی و نیروهای مسلح را فراهم ساخت و پیمان ماستریخت بیش از هر امری وظایف دولت‌های اروپایی را مشخص نمود که خود حاکی از تحلیل رفتگی موقعیت دولت‌ها بود.

از طرفی پیشرفت‌های تکنولوژیکی، ارتباطات، شیوه‌های تولید فراملی و نیز همگرایی بازارهای مالی که در اثر ارتباطات الکترونیکی ایجاد گردید و عواملی از این نوع، استقلال دولت‌ها را به‌تحلیل کشاند. کشورهای عضو جامعه تجارت آزاد اروپا که تا سال ۱۹۸۹ اتحاد با جامعه اروپا را نوعی اتحاد آتلانتیکی معطوف به‌امریکا می‌دیدند، با درک ضرورت وضع قواعد اقتصادی منطقه‌ای خود، داوطلب عضویت در جامعه اروپا شدند.<sup>(۲۲)</sup>

در دهه ۱۹۹۰ پیمان‌های تأسیس جامعه اروپا از جمله عنوان پنجم و ششم پیمان ماستریخت و نیز پیمان شنگن، ویژگی حاکمیت دولت‌ها را دچار تزلزلی دوباره نمود. افزایش عبور و مرور فرامرزی که از پدیده‌های چشمگیر سال‌های اخیر محسوب می‌شد، دولت‌های اروپای عضو اتحادیه اروپا را واداشت تا کنترل مرزهای خود را کاهش دهند. پیمان شنگن که ۹ کشور اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، فرانسه، آلمان و اتریش عضو آن می‌باشند، بر از میان برداشتن کنترل مرز داخلی آنان که یکی از اصلی‌ترین وظایف سنتی دولت‌ها به‌حساب می‌آمد، تصریح داشت.<sup>(۲۳)</sup> در واقع افزایش عبور و مرور فرامرزی که به‌دلایل متفاوتی از جمله افزایش میزان مبادلات تجاری و غیرتجاری، علمی و فرهنگی که مستلزم گردهمایی‌ها و کنفرانس‌های جمعی میان دانشمندان و متفکران و

فرهیختگان و به دنبال آن افزایش تردد خبرنگاران برای ارسال خبرها و ... میان کشورهای اروپایی عضو اتحادیه بود، موجب گردید برای خارج شدن از نظام پر پیچ و خم و وقت‌گیر بوروکراسی دولتی، کشورها تصمیم به کاهش کنترل مرزهای خود گرفته تا جریان مبادلات و ارتباطات میان اقشار مختلف کشورهای عضو اتحادیه تسریع یابد که این همکاری نیز مفهوم سنتی حاکمیت مبتنی بر سرزمین را نیز می‌فرسود. پذیرش پیمان‌شکن را می‌توان از جمله جریاناتی دانست که دولت‌ها به دلیل شرایط به وجود آمده و همچنین تحت فشار گروه‌های ذی‌نفعی که برای معاملات و مبادلات نیاز به فضای بازاری داشتند، اقدام به پذیرش آن نموده و کنترل خود را بر مرزهای جغرافیایی خویش به میزان قابل توجهی کاهش دادند. پس از برداشته شدن مرزها به صورت نسبتاً کامل، آزادسازی کامل حرکت سرمایه، مستلزم هماهنگی امور مالی و مالیات‌های دولت‌های عضو قرار می‌گرفت، که این وضعیت ایجاب می‌نمود دولت‌ها در این راستا نیز با توافق یکدیگر امور مالی خود را هماهنگ و با یکدیگر همکاری نمایند، از طرف دیگر باز شدن مرزها وجود یک پلیس مشترک را نیز می‌طلبید و پلیس مشترک هم خود مستلزم دستگاه قضایی مشترک با قوانین وضع شده مورد موافقت کشورهای مختلف بود، لذا در نهایت در پیمان ماستریخت که در سال ۱۹۹۲ به تصویب دولت‌های عضو رسید، اگرچه پیوندها ابتدا از طریق مسائل اقتصادی شروع شد، اما نهایتاً به مرز توافقات سیاسی نیز کشانده شد زیرا که همکاری و همگرایی در هر یک از حوزه‌ها برای حصول به نتایج مورد نظر، موجبات همکاری در دیگر حوزه‌ها را نیز می‌طلبید.<sup>(۲۴)</sup>

به واقع آنچه اروپا را به اتحاد بیش از پیش رهنمون می‌نمود، مسائل و ملزومات اقتصادی به وجود آمده از سیر شتاب گرفته شده جهانی شدن اندیشه نئولیبرالیسم بود که موجب گردید حادثه‌ای مهم همچون پیمان ماستریخت که در سه محور؛ وحدت پولی و اقتصادی، سیاست خارجی و امنیتی مشترک و اروپای شهروندان گنجانده شده بود، به تصویب کشورهای اروپایی برسد. با نگاهی به فرآیند طی شده در اتحادیه اروپا می‌توان به سادگی روند توسعه و هماهنگی وظایف مراجع قانونی و دولت‌ها و ادغام آنها در مرکزی به نام اتحادیه اروپا که اندیشه اروپای ملی را در سر می‌پروراند را نیز مشاهده نمود. اتحادیه‌ای که با تصویب حقوق اتحادیه اروپایی موجبات کاهش نقش دولت‌ها را بیش از گذشته صحنه نهاد و با برتری حقوق و قوانین اتحادیه نسبت به حقوق داخلی کشورها، حقوق اروپایی را ارجح و زمینه توسعه تدریجی صلاحیت فراسرزمینی را مهیا نمود. پذیرش این حقوق از طرف دولت‌ها و واگذاری آن به نهادی فراملی یکی از مهم‌ترین و چشمگیرترین ابعاد همگرایی اروپایی طی سال‌های گذشته بوده است و نشانگر مرحله‌ای جدید در فرآیند ایجاد اتحادیه‌ای پیوسته در حال نزدیک شدن در میان ملل اروپاست که در آن تصمیمات تا سرحد امکان در ارتباط نزدیک با شهروندان اتخاذ می‌شود. به‌واقع کاسته شدن از نقش دولت‌ها که بیشترین تأثیر را از اندیشه نئولیبرال‌ها پذیرفت به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی رشد اقتصادی، مورد تأیید بسیاری از سیاست‌مداران و دولتمردان قرار گرفت، لذا وضع حقوق و قانون‌هایی از این دست همچون گذشته، موجب موضع‌گیری دولت‌ها در قبال آن نمی‌گردد.

## نئولیبرالیسم و بازار آزاد

براساس انتخاب سیاست اقتصاد آزاد منبعث از اندیشه نئولیبرالیسم توسط کشورها در معاملاتشان با یکدیگر در

دهه‌های آخر قرن بیستم و پس از فروریختن دیوارهای جنگ سرد، جهان شاهد پیدایش و افزایش نوع جدیدی از روابط و همکاری میان کشورها در قالب اتحادیه‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که به‌جهت اولویت یافتن توسعه اقتصادی در جهان، یکی از انگیزه‌های دولت‌ها در ایجاد اتحادیه‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای توسعه روابط تجاری میان خود از طریق تأکید بر آزادسازی بازارها میان اعضای آن است.

### بازار آزاد و شکل‌گیری همگرایی‌های منطقه‌ای

فرآیند همگرایی‌های منطقه‌ای و ایجاد توسعه مناطق آزاد تجاری که در جهت چندجانبه، انتقال آزادانه کالاها و خدمات و سرمایه و سایر عوامل تولید بین کشورهای عضو است، بستر لازم را برای آزادسازی، به‌کارگیری سازوکار بازار، اتخاذ سیاست‌های مشترک در حوزه‌های تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، رقابت و همچنین پیوندهای پولی ایجاد کرده و زمینه‌های گسترش بازار و افزایش شفافیت بازار و کاهش موانع مناسبات اقتصادی را فراهم آورده و به‌توسعه مبادلات تجاری، سرمایه‌ای، فن‌آوری و توسعه و تعمیق جریان تولید بین‌المللی منجر گردیده و در عمل موجب تقویت فرآیند جهانی شدن شده است. ظرف چند دهه گذشته تجارت درون منطقه‌ای در اتحادیه‌های بزرگ تجاری جهان رشد چشمگیری داشته است. صادرات درون منطقه‌ای در اتحادیه همکاری اقتصادی آسیا - اقیانوسیه (اپک) از حدود ۵۹ میلیارد دلار به ۱۹۰۵ میلیارد دلار افزایش یافته است و بدین ترتیب سهم صادرات درون منطقه‌ای نسبت به کل صادرات منطقه از ۵۷/۸ درصد به ۷۱/۹ درصد تا سال ۲۰۰۰ رسیده است. در همین دوره صادرات درون منطقه‌ای اتحادیه اروپا از ۷۶ میلیارد دلار به ۱۳۷۶ میلیارد دلار افزایش یافته است و صادرات درون منطقه‌ای منطقه آزاد تجاری آمریکای شمالی که در سال ۱۹۷۰ معادل ۲۲ میلیارد دلار بوده است، در سال ۱۹۹۹ به ۵۸۱ میلیارد دلار افزایش یافته است. همین وضعیت در مورد مبادلات سرمایه‌ای نیز کامیاب‌تر صادق است. نکته‌ای که باید توجه داشت این مطلب است که برای شرکت‌های فراملیتی کاهش موانع درون منطقه‌ای در مقایسه با موانع بین منطقه‌ای تجارت حایز اهمیت بیشتری است. زیرا در سازماندهی‌های جدید تولید صنعتی در سطح بین‌المللی این بنگاه‌ها با رعایت ملاحظات جغرافیایی - اقتصادی و بازار، ظرفیت‌های تولید خود را در درون مناطق و برای بهره‌گیری از بازارهای منطقه‌ای طراحی و احداث می‌کنند. بر همین اساس، اصل توسعه اتحادیه‌ها و مناطق آزاد تجاری زمینه‌های مساعدی برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و فرآیند ادغام در جهان ایجاد کرده است. وجود تعرفه‌های یکنواخت و موانع تجاری اندک و اعمال سیاست‌های مشترک در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی با تأثیرگذاری بر تقلیل هزینه معاملات و گسترش اندازه بازار و ایجاد انگیزه‌های مناسب در شرایط رقابت شدید در سطح بین‌المللی همواره عامل مثبتی برای رشد تجارت درون منطقه‌ای و ایجاد شرایط مساعد برای جریان‌های سرمایه‌گذاری خارجی و ادغام در سال‌های اخیر بوده است.<sup>(۲۶)</sup>

### بازار آزاد و افزایش منطقه‌گرایی‌های جهانی

تعامل بین روند جهانی شدن و تلاش برای یکپارچه کردن نظام‌های اقتصادی منطقه‌ای فقط به اروپا محدود

نمی‌شود. در واقع همکاری‌های نهادینه منطقه‌ای بین کشورها در دهه ۱۹۹۰ افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است، به‌گونه‌ای که ناظران این ویژگی را با واژه منطقه‌گرایی نوین توصیف می‌کنند. در همان حال که کشورهای واقع در یک قاره روی یکپارچه کردن نظام‌های اقتصادی خود، ایجاد مناطق آزاد، اتحادیه گمرکی و یا بیش از اینها به توافق می‌رسیدند، تأثیر این توافق در سایر نقاط جهان نیز احساس می‌شد، در حقیقت پیروزی لیبرالیسم در دهه ۱۹۹۰ و اجرایی شدن اصول آن توسط کشورهای توسعه یافته، مانند الگویی برای دیگر کشورها قرار گرفته و غالباً نوعی واکنش نسبت به این قضیه و یا به عبارتی تلاش در راه انجام اقدامات مشابه در زمینه یکپارچگی اقتصادی از طریق ایجاد زمینه‌های لازم جهت تجارت آزاد در نقاط دیگر نیز دیده می‌شود. پایان جنگ سرد نیروی مؤثر و مهمی برای این فرآیند به‌شمار می‌رفت: پایان تعارض بین دو ابرقدرت، همراه با تبعات آن در بسیاری از مناطق جهان فرصت‌های جدیدی جهت همکاری در زمینه‌های تجاری و امنیتی برای مناطق فراهم آورد. انگیزه‌های بعدی از اتحادیه اروپا نشأت گرفت که هم از طریق اقدامات آگاهانه بوده و سابقه‌ای طولانی در برقراری رابطه با سایر گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و نهادینه ساختن این روابط دارد و هم از طریق فشارهای رقابتی اعمال شده از سوی بازار واحد اروپایی که جنبه‌ای غیرعمدی داشته است.<sup>(۲۷)</sup>

نفتا یکی دیگر از نمونه‌های منطقه‌گرایی است که بیشتر اوقات با اتحادیه اروپا مقایسه می‌شود و نظام‌های اقتصادی کشورهای کانادا، مکزیک و ایالات متحده را به یکدیگر ارتباط می‌دهد. هدف نفتا در این میان برداشتن موانع موجود بر سر راه تجارت کالا و خدمات بین سه کشور فوق است.

همچنین در قسمت آسیا - اقیانوسیه، تمایل برای آزادسازی تجارت، شرکت در همکاری‌های منظم و ایجاد ثبات بیشتر، تلاش ۳۴ کشور منطقه آسیا - اقیانوسیه که «اپک» را تشکیل داده‌اند، تقویت کرده است. این گروه بسیار متنوع از کشورها، بهره‌برای ایالات متحده، با هدف هماهنگی سیاست‌های اقتصادی، کاستن از تعرفه‌ها و عوارض گمرکی و تقویت موضع خود در مذاکرات تجاری در سطح جهان و سازمان تجارت جهانی گرد هم آمده‌اند. سازمان‌های ذکر شده در میان انبوه مؤسسات تجاری مبتنی بر همکاری منطقه‌ای نمونه‌ای است از مصادیق افزایش همکاری میان کشورها در راستای اهداف اقتصادی و تجاری در دهه‌های آخر قرن بیستم. در عصر جهانی شدن، پایان جنگ سرد و بروز مکرر بی‌ثباتی‌های اقتصادی و سیاسی، کشورها برای همکاری براساس یک مبنای منطقه‌ای از انگیزه و نیاز بیشتری برخوردار شدند. از آنجایی که تجارت و سایر مسائل اقتصادی بعد از فروپاشی شوروی و غلبه لیبرالیسم در سیاست‌های جهانی جنبه برجسته‌تری یافت، کشورها به‌صورت فزاینده‌ای در پی متحد شدن با شرکای همفکر و دارای ساختار مشابه با خود برآمده‌اند. این شرکا غالباً کشورهای همسایه‌ای هستند که پیشاپیش با آنها به‌الگوی تجاری دیرینه و باثباتی دست یافته‌اند. مهم‌تر از همه اینکه اثر دومینویی که در این میان وجود دارد، موجب می‌شود وقتی کشورهای واقع در یک منطقه برای تعقیب منافع مشترک اقتصادی گرد هم می‌آیند، کشورهای واقع در سایر مناطق نیز از آنها پیروی کنند، این حرکت نه تنها از نیاز به مقابله با تأثیر منفی پیش‌بینی شده بر تجارت با سایر کشورها ناشی می‌شود، بلکه مهم‌تر از آن، کشورها قصد دارند تا در مذاکرات تجاری چندجانبه و جهانی موضع قدرتمندی داشته باشند.<sup>(۲۸)</sup>

## بازار آزاد و همگرایی اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا را می‌توان به‌عنوان یکی از بازیگران مهم بین‌المللی در عرصه اقتصاد و سیاست، چه در دو دهه آخر قرن بیستم میلادی و چه هم‌اکنون در آستانه قرن بیست‌ویکم میلادی، دانست که این امر مرهون اقدامات گام به‌گام و مشارکت فعال و جدی همه کشورهای اروپای غربی، طی ۵۰ سال گذشته برای دستیابی به یک وحدت نسبی و معتبر است، اما آنچه که سنگ بنای وحدت اروپا را پایه گذاشت، جامعه اروپا بود. در واقع بعد از پایان موفقیت‌آمیز مرحله اول بازار مشترک ذغال‌سنگ و فولاد، کشورهای عضو متوجه شدند که درباره مسئله انرژی که اهمیت روزافزون و خاصی دارد، یک مرکز تصمیم‌گیری واحد وجود ندارد و عملاً نوعی دوباره‌کاری به‌چشم می‌خورد؛ زیرا درباره ذغال‌سنگ به‌عنوان یکی از منابع انرژی، جامعه ذغال و فولاد اروپا صاحب صلاحیت و تصمیم‌گیری است؛ در خصوص نیروی هسته‌ای به‌عنوان منبع انرژی، جامعه اتمی اروپا صلاحیت دارد و بالاخره درباره دیگر منابع انرژی مانند: الکتریسیته غیراتمی، نفت و گاز جامعه اقتصادی اروپا مسؤول است، لذا دست به تأسیس جامعه اروپا زدند.<sup>(۳۹)</sup>

هدف از تأسیس جامعه اروپا انطباق و هماهنگی میان کشورهای عضو، گرفتن تصمیم در زمینه همکاری‌های مشترک از حیث اقتصادی و صنعتی همچون ذغال، فولاد و امور اتمی و همچنین حذف تعرفه‌ها و سهمیه‌های داخلی بود که تماماً تحت حمایت و نظارت «دادگاه عالی اروپایی» قرار گرفتند.<sup>(۴۰)</sup> همکاری تجاری و اقتصادی مشترک، شرایط حقوقی، قانونی و اجتماعی خاصی را می‌طلبید. فعالیت‌ها و همکاری‌های اقتصادی میان اعضای جامعه اروپا نیز گسترش قابل توجهی یافته بود. از اینرو، لازم بود تا با توجه به مقتضیات زمان، نسبت به وحدت اقتصادی، پولی و در نهایت سیاسی اروپا تصمیم‌هایی گرفته شود. به همین دلیل، سران جامعه اروپا در تاریخ نهم و دهم دسامبر ۱۹۹۱ در شهر ماستریخت هلند گردهم آمدند تا ضمن بررسی و بحث، قراردادهای از قبل تعیین شده و وزرای خارجه این جامعه را امضا کنند.

این قراردادهای بر پایه سه اصل وحدت اقتصادی، سیاسی و پولی و نیز یکسان کردن سیاست خارجی استوار بود. حرکت گام به‌گام اروپا برای دستیابی به وحدت، بیانگر تمایل دایمی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در دستیابی به یک وحدت سیاسی، اقتصادی و پولی واقعی، پایدار و مستحکم بود که نهایتاً به‌چنین وحدتی نیز در سال ۲۰۰۰ دست یافتند. در حال حاضر، اتحادیه اروپا با عضویت ۲۷ کشور، بزرگ‌ترین حوزه اقتصادی در قاره اروپا و یکی از بزرگ‌ترین بازارهای واحد در جهان به‌شمار می‌رود.

در حقیقت مرحله یکپارچگی اروپا با توجه به شرایط جهانی شدن موجب تحولاتی گردید که این تحولات ابتدا در عرصه مدیریت اقتصادی، یکپارچگی اروپا به‌گرایش جهانی به‌سمت سیاست اقتصادی نئولیبرالی (تجارت آزاد، تورم پایین، مقررات‌زدایی و بودجه‌های مالی محدود) دامن زده و در آن سهم داشته است. روند اقتصاد بازار در اتحادیه اروپا جریانی کاملاً مشهود است، به‌گونه‌ای که این روند قدرت را از دولت به‌بازار منتقل نموده است.<sup>(۴۱)</sup> شاید بتوان این مرحله را از مهم‌ترین تحولات به‌وجود آمده در اتحادیه دانست که بر پایه مسائل اقتصادی و تجارت آزاد صورت گرفته است و به‌واقع می‌توان اتحادیه اروپا را یکی از موتورهای پیش‌برنده نئولیبرالیسم در جهان



دانست. اتحادیه اروپا در ابتدا براساس ایجاد اقتصاد باز میان اعضای اولیه آن پایه‌ریزی شده و بر همین اساس شروع به گسترش نمود و همکاری را در حوزه‌های دیگر و با تعداد اعضای بیشتر و با مقیاسی وسیع‌تر ادامه داد. همچنان که اتحادیه اروپا در حال حاضر به‌عنوان یکی از بازیگران مطرح در نظام بین‌الملل است و در درون خود میان اعضا همگرایی به‌صورت مثال‌زدنی مشهود است، اتحادیه نیز خود در صدد افزایش همکاری در زمینه‌های مختلف خصوصاً اقتصادی با دیگر اتحادیه‌های تجاری است، به‌گونه‌ای که کمیسیون ۲۰۰۶ راهبرد جدید سیاست تجاری خود را اعلام کرد. از مهم‌ترین محورهای این استراتژی توجه به انعقاد موافقت‌نامه‌های دوجانبه تجارت آزاد، کاهش موانع غیرتعرفه‌ای، پایبندی شدید به رعایت حقوق مالکیت فکری، الزام به نظام تجاری چندجانبه و الزامات سازمان جهانی تجارت، اصلاح قوانین ضد دامپینگ در این اتحادیه و همچنین ابزارهای دفاعی تجاری می‌باشد. بر این اساس، انعقاد موافقت‌نامه تجارت آزاد با اعضای اتحادیه‌های آ.سه.آن، مرکوسور و شورای همکاری خلیج فارس و همچنین کشورهای هند، روسیه و کره جنوبی در اولویت خواهد بود که خود منجر به یکپارچگی بیشتر منطقه‌ای و حذف موانع تجاری می‌گردد. این امر نشان‌دهنده این مطلب است که اتحادیه اروپا به دنبال موافقت‌نامه‌های تجاری عمیق و حاوی کلیه بخش‌های تجارت است و نه صرفاً بخش کالا بلکه خدمات، سرمایه‌گذاری، مالکیت فکری و سایر حوزه‌های تجاری نیز برای ما اهمیت دارد. اتحادیه اروپا که به‌عنوان یکی از راهبران سیاست‌های نئولیبرالی محسوب می‌شود، براساس رویکرد نئولیبرالی حوزه‌های تجاری را گسترش داده و کالا را در معنا و مفهومی جدید تعریف دوباره می‌کند که به‌واسطه چنین استنباطی، کالا را می‌توان حتی به چیزهایی مستند نمود که هیچ‌گاه به‌عنوان کالا تولید نشده‌اند. کالایی‌سازی مستلزم وجود حقوق مالکیت بر فرآیندها، کالاها و روابط اجتماعی است که می‌توان بر آنها قیمت گذاشت و به‌شرط قرارداد قانونی آنها را خرید و فروش کرد. البته در عمل، هر جامعه‌ای حدودی را تعیین می‌کند که در آنجا کالایی‌سازی شروع و تمام می‌شود. کالایی‌سازی جنسیت، فرهنگ، تاریخ، میراث، طبیعت به‌عنوان منظره‌ای تماشایی یا به‌عنوان استراحت درمانی، یعنی کسب رانت‌های انحصاری از تازگی، اصالت و بی‌همتایی، همه اینها برابر با قیمت‌گذاری بر روی چیزهایی است که هرگز به‌عنوان کالا تولید نشده‌اند. به‌طور کلی براساس اتخاذ چنین سیاستی از طرف بازیگری همچون اتحادیه اروپا و تعمیق مقررات و قوانین تجارت آزاد توسط آن را می‌توان به‌عنوان سوپاپ اطمینانی برای کارگزاران بین‌المللی نئولیبرالیسم دانست که در مقیاس منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، اتحادیه‌ها و نهایتاً کشورها را از طریق موافقت‌نامه‌های تجاری خود و با تأکید بر تجارت آزاد و کاهش موانع تعرفه‌ای و ... برای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی و جهانی، همگرا و همراه خود نموده و از طریق همگرایی اقتصادی به همگرایی سیاسی میان خود و دیگر اتحادیه‌ها نیز دست خواهد یافت.<sup>(۳۳)</sup>

### منطقه‌گرایی و همگرایی جهانی

گسترش و افزایش سازمان‌های منطقه‌ای در دهه‌های اخیر نشان‌دهنده تحول در روابط میان دولت‌ها است. در واقع شتاب و جهش جهانی شدن در حالی است که منطقه‌گرایی جدید نیز به موازات آن در حال شکل‌گیری است. اوج‌گیری منطقه‌گرایی جدید علی‌رغم ناکامی‌های قبل از دهه ۸۰، اما با تحولات امیدبخش اتحادیه اروپا به‌عنوان



سمبل اتحادیه منطقه‌ای نسبتاً موفق، از دهه ۱۹۹۰ جان تازه‌ای گرفت، به‌گونه‌ای که در ۳۰ سال گذشته رشد سازمان‌های منطقه‌ای یکی از پدیده‌های قابل توجه در نظام بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود.

هواداران منطقه‌گرایی، این گرایش در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل را تشکیل‌دهنده یک مرحله مهم و اساسی و به‌ویژه اولین فاز حرکت به سمت اتحاد اقتصادی جهانی و همگرایی جهانی می‌دانند. یعنی اولین قدم به سمت چندجانبه کردن روابط تجاری بین‌الملل، بدین جهت این گروه حتی ادعا می‌کنند منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری می‌تواند به‌نوعی با جهانی شدن اقتصاد همزیستی داشته باشد و این دو پدیده (منطقه‌گرایی و جهانی شدن اقتصاد) قادرند به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت نمایند. منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری به‌راحتی می‌تواند موجبات افزایش تعداد و میزان تبادلات تجارت جهانی را فراهم آورده و بدین ترتیب در جهت تقویت روابط اقتصادی و تجارت بین‌المللی پیش می‌رود.<sup>(۳۴)</sup>

در حقیقت منطقه‌گرایی اقتصادی و تجاری می‌تواند زمینه تطبیق و آماده‌سازی روند جهانی شدن اقتصاد را نسبت به‌نظام اقتصاد بین‌الملل مهیا نموده و از این طریق کاهش آثار منفی احتمالی آن را برای جوامع آسیب‌پذیر و نیز تحمل‌پذیر نمودن آن در سطوح ملی و منطقه‌ای را فراهم نماید. اندیشمندان و حامیان چنین منطقه‌گرایی، از وجود عوامل مانع‌شونده از یک رقابت اقتصادی و تولید برابر و آزاد و چندجانبه‌گرا در سطح نظام اقتصاد بین‌الملل انتقاد می‌کنند و آن را دلیل عدم امکان ورود مستقیم و به‌یک‌باره اقتصاد ملی کشورها به‌درون نظام اقتصاد بین‌الملل می‌دانند. آنها معتقدند که در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، اقتصاد کشورها و اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای نمی‌توانند به‌راحتی و بدون مقدمه جهت یک رقابت آزاد و برابر به‌طور کامل و همه‌جانبه وارد نظام اقتصاد جهانی شوند، زیرا وجود روابط نامساعد برای یک رقابت آزاد و برابر ایجاب می‌کند که این کشورها و منطق اقتصادی آنها ابتدا قدرت اقتصادی و تولید و توان رقابتی خود را در درون مرزهای بسته و تحت هدایت اتحادیه‌های تجاری منطقه‌ای افزایش داده و به‌سطح قابل قبول جهت ورود به‌سطح رقابت اقتصادی و تولیدی نظام اقتصاد بین‌المللی برسانند. اما در طولانی‌مدت پس از آنکه روند اتحاد و ادغام منطقه‌ای متشکل از اقتصاد ملی کشورهایی با قدرت اقتصادی و توان رقابتی متفاوت صورت پذیرفت و همچنین سبب افزایش مزیت‌های اقتصادی و تولیدی مقایسه‌ای این کشورها گردید، می‌توان تصور کرد که زمینه‌های حرکت و هدایت کادرهای اتحاد اقتصادی و تجاری منطقه‌ای به‌سوی اتحاد اقتصاد جهانی و همگرایی جهانی فراهم می‌گردد.<sup>(۳۵)</sup>

اگرچه منطقه‌گرایی قدیم از نقطه‌نظر اهداف کاملاً منحصر به‌فرد بود، اما منطقه‌گرایی جدید روندی فراگیرتر، وسیع‌تر و چندبعدی‌تری را شامل می‌شود که اروپا نمونه بارز پیشرفته‌ترین ترتیبات منطقه‌ای می‌باشد که جهان به‌خود دیده است و از این باب الگوی منطقه‌گرایی جدید به‌حساب می‌آید، منطقه‌گرایی که مفاهیم مربوط به آن از مشاهدات تجربی فرآیندهای مربوط به اروپا نشأت می‌گیرد، اتحادیه‌ای است که در آن دولت‌ها با تنفیذ قدرت نسبتاً قابل توجه خود به‌نهادی فراملی زمینه‌گرایی و همگرایی را میان خود به‌حداکثر رسانده‌اند.

به‌نظر می‌رسد سازمان‌های منطقه‌ای واسطه‌ای برای ظهور و بروز افراد در عرصه‌های تصمیم‌گیری جهانی باشند که از این طریق، فاصله میان افراد و دولت‌ها را تعدیل می‌نمایند. فرسایش قدرت دولت‌ها و تجزیه و حل

شدن نسبی اقتدار حاکمیت آنها در سازمان‌های منطقه‌ای، در کنار جهانی شدن، منجر به تقویت رویکردی است که مناطق را به‌عنوان سیستم‌های تابع (خرد) در قبال کلان سیستم جهانی قرار داده است که درصد اثرپذیری سیستم تابع از نوع کلان آن نه تنها امری غیرقابل اغماض بلکه تقویت‌کننده سیستم کلان یا جهانی و عنصری بس مؤثر در ادغام دولت‌ها در یکدیگر در نظام بین‌الملل و گسترش میزان همگرایی آنها در کل نظام محسوب می‌شود.<sup>(۳۶)</sup>

## نئولبرالیسم و همگرایی جهانی

براساس دیدگاه همگرایی رفع نیاز و تأمین نیازهای مشترک بشری عامل تأثیرگذاری در ایجاد اتحاد مردم در ورای مرزهای ملی محسوب می‌شود و زمینه‌ای برای نوعی هماهنگی طبیعی منافع را به‌وجود می‌آورد. این نظریه با تأکید بر دگرگونی‌های انشعاب و تسری معتقد است که همکاری در یک زمینه فنی، بازیگران سیاسی واحدهای منفرد را به‌اشاعه همکاری به سایر زمینه‌ها و بخش‌های مشابه برخواهد انگیخت. این تصمیم و تسری کارکردی به‌تدریج جهت فعالیت‌ها و مناسبات فراملیتی را تغییر داده و موجب پدید آمدن ارزش‌ها، باورها و فرهنگ‌های جدیدی می‌گردد که از طریق نهادها و سازمان‌های فرامرزی، الگویی همکاری جویانه و صلح‌آمیز را رواج می‌بخشد. براساس چنین الگویی روند همکاری را به‌گونه‌ای تصاعدی و تکامل‌گرایانه به‌وجود می‌آورد که آغاز آن همکاری در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و غیرمجادله‌آمیز و فرجام آن وحدت سیاسی است که موجبات از بین بردن زمینه‌های مادی و روان‌شناختی مناقشه و فرسایش حاکمیت‌های بلامنازع پدید خواهد آورد. در این راستا اتحادیه اروپا به‌عنوان یکی از مصادیق بارز دگرگونی‌های انشعاب و تسری محسوب می‌شود که با رویکرد اقتصاد محور بر پایه اصول نئولبرالیسم توانسته است میزان همکاری میان کشورهای عضو را به‌نحو چشمگیری ارتقا بخشیده و از بخشی به‌بخشی دیگر وسعت و موجبات همگرایی را در سطحی وسیع فراهم آورده است. در حقیقت نئولبرالیسم با رویکرد بازارمداری و تأکید بر اقتصاد آزاد که مستلزم کاهش حضور دولت‌ها در اقتصاد است، زمینه‌های پیدایش بازیگران غیردولتی و نهادهای فراملیتی را به‌وجود آورده و حیطه فعالیت بخش خصوصی را گسترش و شرایط همکاری آنها با دیگر کشورها را به‌یمن پیشرفت‌های تکنولوژیکی و فناوری فراهم نموده است. در این میان وابستگی دولت‌ها به شرکت‌های غیردولتی و خصوصی و غیرقابل تفکیک شدن منافع گروه‌ها به یکدیگر را می‌توان از آثار محدودیت عمل دولت‌ها در نظام داخلی کشورها و همچنین نظام بین‌الملل محسوب نمود.<sup>(۳۷)</sup>

## نتیجه‌گیری

نئولبرالیسم در واقع از درون برنامه‌های نئولبرال بازیگران سیاسی موفق دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نظیر مارگارت تاچر و رونالد ریگان و از بازگشت محافل اقتصادی دانشگاهی به‌نظریه‌های اقتصاددان‌هایی نظیر میلتون فریدمن در ایالات متحده یا سیاست‌سازان روشنفکرتری همچون کیت جوزف در بریتانیا بیرون آمد.<sup>(۳۸)</sup> اما سکوی پرش واقعی اندیشه نئولبرالیسم، بحرانی بود که هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی در نظام اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم روی داد. تجربه موفق دولت رفاه در توسعه اقتصادی کشورها و همچنین سر و سامان بخشیدن

به‌بخش خصوصی و کم‌رنگ شدن تهدید کمونیسم در کشورهای غربی در کنار ظهور بحران اقتصادی که خود نشانه‌ای بر عدم کارایی دولت رفاه بود، موجب گردید دولت‌ها در مقابل پیدایش اندیشه‌ای به‌نام نئولیبرالیسم از خود عکس‌العمل تلافی‌جویانه‌ای انجام ندادند، زیرا که چنین رویکردی هزینه دولت‌ها را مضاعف می‌نمود، به‌علاوه شرایط پیش آمده در نظام بین‌الملل اقتضا می‌کرد که دولت‌ها در عرصه بین‌المللی فعالانه‌تر عمل نمایند و این امر میسر نمی‌گردید مگر با برداشته شدن بار اضافی از دوش دولت‌ها که آن همان ابتکار مطرح شده توسط نئولیبرالیسم یعنی حرکت به سمت دولت حداقلی بود، لذا دولت‌ها به تدریج با منتقل نمودن بخشی از وظایف پیشین خود (در دولت رفاه) به بخش خصوصی، مسئولیت‌های خود را در بخش اقتصاد داخلی کاهش داده و با حضور گسترده در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست‌های کلان این نظام، برگ نوبی از روابط میان کشورها را ورق زدند. از آن زمان تغییر و دگرگونی ساختار اقتصادی بسیاری از کشورها، ابتدا در کشورهای توسعه‌یافته و سپس بعد از فروپاشی شوروی سابق و فروریختن دیوار برلین در کشورهای بلوک شرق در جهت سیاست‌های نئولیبرالی حرکت نمود.

تغییر ساختار و سیاست‌های بسیاری از کشورهای اروپایی خصوصاً کشورهای کمونیستی پس از دهه ۱۹۸۰ و فرآیند صنعتی شدن سریع کشورها که جهانی شدن نیز به سرعت آن افزوده بود شالوده تحولات عمیقی را پی ریخت که بر ایجاد ضرورت اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی صحنه نهاد و در قالب چنین حرکتی بسیاری از کشورها همسو و هم‌جهت با یکدیگر در این مسیر حرکت نمودند. در آستانه نئولیبرال‌سازی به‌جهت ایجاد بازارهای باز و کم‌رنگ شدن موانع تجارت آزاد، نه تنها میزان دادوستدهای بین‌المللی افزایش یافت، بلکه با پیدایش و رشد شرکت‌های فراملی، اقتصادهای ملی با سرعت فزاینده‌ای با اقتصاد بین‌المللی ادغام گردید، به‌گونه‌ای که از دهه ۱۹۸۰ تعداد شرکت‌های فراملی به صورت تصاعدی رشد داشته و در کنار روند جهانی شدن با رشد سیاست آزادسازی اقتصاد، کاهش نظارت دولت‌ها بر اقتصادهای ملی و رفع موانع حقوقی و سیاسی حرکت آزادانه کالا و عوامل تولید در پهنه جهان، همراه بوده است. به‌واسطه چنین امری بسیاری از اتحادیه‌ها و توافقات چندجانبه تجاری میان کشورها نیز افزایش یافته و دولت‌ها برای ارتقای سطح اقتصادی خود حاضر به مشارکت طلبیدن دیگر کشورها و یا شرکت‌های چندملیتی در تصمیم‌گیری‌ها و یا سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی خود شده‌اند و خواسته یا ناخواسته موجبات کاهش قدرت انحصاری خود را فراهم نمودند.

به‌عنوان نمونه اتحادیه اروپا که تشکیل آن از بازار مشترک اروپا و بر پایه مسائل اقتصادی بنا گردید با توجه به گذشت زمان و نیاز به تعامل بیشتر در میان کشورهای اروپایی، روز به روز بر تعداد کشورهای عضو و حوزه همکاری‌های میان آنها افزوده شد. با توجه به گسترده‌گی حوزه‌های همکاری که از بخشی به بخش دیگر سرایت نموده است موجبات حاکمیت‌های جداگانه دولت‌ها نیز کاهش یافته و دولت‌ها به‌جهت دستیابی به منافع مشترک حاضر به انتقال بخشی از قدرت خود به نهادهای فوق مرکزی و فراملی شده‌اند. به‌موجب چنین امری، سیاست‌گذاری دولت‌ها بدون تعامل با دیگر اعضا غیرممکن و یا نهایتاً ناموفق خواهد بود، لذا چنین شرایطی موجب افزایش همکاری و همگرایی بیشتر کشورهای اتحادیه با یکدیگر و همچنین همسویی سیاست‌های داخلی کشورها با نهاد اتحادیه اروپا گردیده است.

تعداد این اتحادیه‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که با یکدیگر به توافقات چندجانبه در مسائل

تجاری، اقتصادی دست‌یافته‌اند در سال‌های آخر قرن بیستم تاکنون به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز در حال توسعه بوده است، که این افزایش به‌نوبه خود دست دولت‌ها را در بسیاری از امور محدود نموده و دیگر دولت‌ها قادر به اتخاذ سیاست‌های تک‌محورانه نخواهند بود و منافع متقابل میان کشورها با توجه به وابستگی متقابل آنها به یکدیگر در سایه جهانی شدن موجب همسویی بیشتر سیاست‌های کشورها به یکدیگر و نهایتاً افزایش همگرایی میان آنها گردیده است. روند رو به گسترش منطقه‌گرایی به‌گفته بسیاری از حامیان آن، زمینه تطبیق و آماده‌سازی روند جهانی شدن اقتصاد را نسبت به نظام اقتصاد بین‌الملل مهیا می‌نماید. فرسایش قدرت دولت‌ها و تجزیه شدن و حل شدن نسبی اقتدار حاکمیت آنها در سازمان‌های منطقه‌ای در کنار جهانی شدن، منجر به تقویت رویکردی است که مناطق را به‌عنوان سیستم‌های تابع (خرد) در قبال کلان سیستم جهانی قرار داده است که به‌عنوان عنصری بسیار مؤثر در ادغام تدریجی دولت‌ها در یکدیگر و نهایتاً گسترش میزان همگرایی آنها در کل نظام می‌گردد.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. هاروی، دیوید، **نئولیبرالیسم: تاریخ مختصر**، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶، صص ۸ - ۷.
۲. توحیدفام، محمد، **دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن**، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۲، صص ۱۱۲ - ۱۱۵.
3. Cerny, Philip G. and Mark Evens, "Globalization and public policy Under New Labour", **Policy Studies**, Vol.25, No.1, p. 5, 2004.
۴. صفوی، سید یحیی، **وحدت جهان اسلام: «چشم‌انداز آینده»**، تهران: شکیب، ۱۳۸۷، صص ۷۵ - ۶۰.
۵. مولایی، عباداله، **بنیادهای نظری همگرایی اروپای غربی**، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته روابط سیاسی و دیپلماتیک، دانشگاه روابط بین‌الملل، سال تحصیلی ۱۳۷۴-۱۳۷۳، ص ۳۰.
۶. قوام، سید عبدالعلی، **روابط بین‌الملل، نظریه و رویکردها**، تهران: سمت، ۱۳۸۴، ص ۴۴.
۷. نقیب‌زاده، احمد، **تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز**، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳، ص ۲۰۵.
۸. نقیب‌زاده، احمد، **پیشین**، صص ۲۰۷ - ۲۱۰.
9. Clark, Colin, **The Condition of Economic Progress**, 3rd edition, London, p. 5, 1960.
10. <http://www.aftab.ir>
11. Gerring, John, "Do neoliberalism politics deter political corruption?"; **International organization**, Vol.59, No.1, 2005.
12. Coyle, Diane, **Paradoxes of Prosperity: why the New Capitalism Benefits All**, New York: Thompson / Texere. 2002.
13. Radice, Hugo, "The development state under Global Neoliberalism", **Third World Quarterly**, Vol.29, No.6, September 2008.
۱۴. عبدالله‌زاده، محمود، **گفتمان نئولیبرالیسم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل**، فصلنامه اقتصاد سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۱۰ - ۱۱۴.
۱۵. سریع‌القلم، محمود، **ایران و جهانی شدن چالش‌ها و راه‌حل‌ها**، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰.
16. Tarzi, Shah M, "Neoliberalism, neoliberalism and the international system", **International Studies**, Vol.41, No.1-2, January-March 2004.
۱۷. بلیس، جان، **اسمیت استیو، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، صص ۱۱۶۹ - ۱۱۷۸.
۱۸. طباطبایی، سید محمد، **روابط بین‌الملل و نظم نوین جهانی**، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بهار ۱۳۷۳، ص ۵۵.
19. <http://www.globalization.ir>
۲۰. بلیس، جان، **اسمیت استیو، پیشین**، ص ۱۱۰۶.
۲۱. فریدمن، میلتون، **آزادی انتخاب**، ترجمه حسین حکیم‌زاده جهرمی، تهران: نشر پارس، ۱۳۶۷، ص ۲۱.
۲۲. بلیس، جان، **اسمیت استیو، پیشین**، صص ۱۱۳۵ - ۱۱۴۱.
۲۳. پابرجا، احمد، **پیمان ماستریخت و پیامدهای آن برای اروپا**، رساله ارتقای مقام، تهران: وزارت امور خارجه، سال تحصیلی ۱۳۷۲-۱۳۷۱، ص ۶۸.
۲۴. هاروی، دیوید، **پیشین**، صص ۳۲ - ۳۶.
۲۵. هلد، دیوید، **مک گرو، آنتونی، جهانی شدن و مخالفان آن**، ترجمه عرفان ثابتی، ۱۳۸۲، تهران: ققنوس.
۲۶. مسائلی، محمود، **اتحادیه اروپا: از بنیان‌های نظری تا وضعیت حاضر**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸، صص ۶۶ - ۶۷.
۲۷. قاضی‌زاده، شهرام، طالبی‌فر، عباس، **سازمان همکاری شانگهای، همگرایی نوین منطقه‌ای**، ۱۳۸۸، تهران: لقاء‌النور.

۲۸. کاظمی، علی اصغر، **نظریه همگرایی در روابط بین الملل**، ۱۳۷۰، تهران: نشر قومس.
29. Hartwick, Elaine, "Neoliberalism and the nature: the case of WTO", Richard prrt, **The Annals**, vol.590, november 2005.
۳۰. دارندورف، رالف، **ژرفنگری در انقلاب اروپا**، ترجمه هوشنگ لاهوتی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، صص ۸ - ۷.
۳۱. بلیس، جان، اسمیت استیو، **پیشین**، ص ۱۱۴۲.
۳۲. خبرنامه دفتر نمایندگی تام‌الاختیار جمهوری اسلامی ایران، **انعقاد موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد و ترجیحی راهبرد جدید سیاست تجاری اتحادیه اروپا**، شماره ۸۷، سال دهم، مهرماه ۱۳۸۵.
33. Veltmeyer, Henry, **Neoliberalism and class conflict in latin America**, haund mills: Macmillan Press Ltd, 1997.
۳۴. قاضی‌زاده، شهرام، طالبی‌فر، عباس، **پیشین**، ص ۷۸.
۳۵. بلیس، جان، اسمیت استیو، **پیشین**، ص ۱۱۰۶.
۳۶. کامران، حسن، کریمی‌پور، یداالله، جهانی شدن، منطقه‌گرایی و دولت - ملت‌ها، **پژوهش‌های جغرافیایی**، شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۱.
37. <http://www.WTO.org>
۳۸. قوام، سید عبدالعلی، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، ۱۳۸۵، تهران: چاپ مهر.